



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۹/ اردیبهشت/ ۱۳۹۶

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۳۸

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب نفسی و غیره

(تعریف مشهور و تعریف محقق خراسانی)

جلسه: ۹۸

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تقسیم سوم واجب: واجب نفسی و واجب غیره

قسم سوم از تقسیمات واجب، تقسیم واجب به واجب نفسی و واجب غیره است.

تعریف مشهور از واجب نفسی و غیره مورد اشکال محقق خراسانی واقع شده و ایشان به جای آن، تعریف دیگری ارائه داده است.

تعریف مشهور

تعریف مشهور: «الواجب نفسی ما امر به لنفسه والغیری ما امر به لغيره» یعنی واجب نفسی واجبی است که به خاطر خودش

واجب شده است اما واجب غیره واجبی است که برای رسیدن به غیر و برای وصول به غیر واجب شده است. توضیح ذلک:

این که می گوئیم «ما وجب لنفسه» یعنی چه؟ این که واجب به خاطر خودش واجب شده به چه معنا است؟ یا اگر گفته می شود

«ما وجب لغيره» یعنی چه؟ این که یک چیزی به خاطر دیگری واجب شده باشد به چه معنا است؟

آن مقداری که لازم است که این جا توضیح داده شود این است که به طور کلی ایجاب یعنی واجب کردن یک عمل اختیاری است

که از مولا سر می زند. مولا می تواند چیزی را واجب کند، همان طور که می تواند بیاشامد بخوابد، مولا به خاطر مولویتش می

تواند دستور دهد، ایجاب کند یا تحریم کند، بگوید کاری را انجام بدهید یا ندهید، هر کسی این موقعیت در اختیارش نیست. از

طرفی افعال اختیاری انسان همیشه برخاسته از یک داعی است، یعنی چیزی انسان را تحریک می کند تا مبادرت به انجام یک

عمل کند. الان کسی که هم می تواند بخورد و هم می تواند نخورد اگر خوردن را اختیار کند ناشی از یک محرک است، اگر محرک

و داعی نباشد به چه مناسبت خوردن را اختیار می کند. پس همه افعال اختیاری انسان ناشی از یک داعی و محرک است و نوعاً

نیز داعی و محرک فاعل در افعال اختیاری، غرض و غایتی است که در آن فعل می بیند.

بر این اساس ایجاب به عنوان یک عمل اختیاری که از مولا سر می زند حتماً نیازمند داعی و محرک است منتهی ایجاب مولا بر

دو نحو است:

الف: ایجاب از مولا سر می زند و او چیزی را واجب می کند به این جهت که خود این شیء مهم نیست بلکه این مقدمه است برای

رسیدن به چیز دیگر یعنی مولا می بیند اگر این انجام نشود آن ذی المقدمه حاصل نمی شود. مثلاً مولا به عبدش دستور می دهد

«اذهب الی السوق» برو بازار «واشتری اللحم» اینجا اگر مولا دستور به رفتن به بازار داده به این جهت است که رفتن به بازار مقدمه

خریدن گوشت است، اگر عبد به بازار نرود نمی تواند گوشت بخرد؛ لذا مولا می گوید: «ادخل السوق و اشتری اللحم» این جا «ادخل

السوق» واجب شده، یعنی در مقام ایجاب صادر شده و مولا دخول در بازار را واجب کرده ولی این «وجب لا لنفسه بل لغيره» واجب شده برای این که عبد بتواند گوشت بخرد.

ب: گاهی هم محرک و داعی مولا بر ایجاب چیزی، وصول به چیز دیگر نیست بلکه خود آن چیزی که واجب شده است اهمیت دارد. خودش چیزی دارد که به خاطر آن مولا امر به تحصیل آن کرده که خودش بر دو قسم است:

۱. گاهی از اوقات ایجاب مولا به خاطر محبوبیت خود آن چیز بوده است، یعنی این محبوبیت ذاتی است. اصلا خودش فی نفسه ارزش دارد، مثل اینکه خداوند متعال امر کند به معرفت خودش «معرفت الله» محبوبیت ذاتی دارد و لیس فوقه شیء از حیث محبوبیت چیزی بالاتر از محبوبیت خداوند نیست. معرفت الله مقدمه برای چیزی دیگری نیست، بلکه خودش یک محبوبیت ذاتی دارد. یعنی آن چیزی که محرک بوده، خودش بوده و آن هم یک محبوبیت ذاتی داشته نه این که به خاطر آثاری باشد که بر معرفت بار می‌شود. پس خود معرفت یک محبوبیت ذاتی دارد. تنها مثالی که می‌شود برای این مورد ذکر کرد همین معرفت الله است و ما دیگر هیچ واجب نفسی نداریم که محبوبیت ذاتی داشته باشد و اثری یا آثاری نسبت به آن مورد نظر نباشد.

۲. گاهی مولا چیزی را به خاطر محبوبیتی که در آن است واجب می‌کند، اما این امر به واسطه آثاری است که بر آن مترتب می‌شود. مثلاً خداوند نماز را واجب می‌کند، منتهی و جوب نماز خودش مقدمه برای وصول به چیز دیگری نیست، بلکه نماز را واجب کرده و البته یک غرض و غایتی داشته. محرک و داعی او محبوبیت خود نماز بوده به واسطه آثاری که بر نماز مترتب می‌شود مثل «معراجیت للصلوه» یا «قربان کلی تقی» یا «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» همه واجبات نفسی به غیر از معرفت الله از این قبیل می‌باشند. یعنی لفسه واجب شده اند ولی درعین حال آثاری بر این عمل مترتب است که این آثار هم مد نظر است. اگر خداوند تبارک و تعالی امر به خواندن نماز کرده برای این است که نماز باعث معراج مومن می‌شود، برای این که باعث جلوگیری از وقوع انسان در فحشاء و منکرات می‌شود.

پس مقصود مشهور از این که می‌گویند: «الواجب النفسی ما وجب لنفسه» یعنی این که ایجاب آن به داعی وصول به واجب دیگر نیست بلکه خودش مقصود است و منظور ایشان از واجب گیری که می‌گویند: «ما وجب لغيره» این است که داعی و محرک بر ایجاب وصول به یک واجب دیگر است مثل وضو.

اشکال محقق خراسانی به تعریف مشهور

ایشان می‌فرمایند: با این معیار تمام واجبات نفسی به جز معرفت بالله تبدیل به واجب گیری می‌شوند. زیرا اگر گفتیم واجب گیری یعنی «ما وجب لغيره» این تعریف شامل نماز هم می‌شود. زیرا نماز طبق تعریف مشهور واجبی است که برای وصول به معراج یا عدم وقوع در فحشاء و منکر واجب شده است. بالاخره نماز محبوبیت دارد و این محبوبیت یا لزومی است یا غیر لزومی. اگر محبوبیت لزومی ندارد معنایش این است که اتیان به آن در خارج لازم نیست. آن وقت سوال این است که اگر محبوبیت لزومی ندارد چرا نماز را واجب کردند؟ پس باید بگوییم نماز دارای یک محبوبیت لزومی است، یعنی باید نماز خوانده شود تا آن آثار کسب شود. تحصیل آثار و عوارض نماز لازم است. لذا اگر منظور مشهور این باشد، تعریف واجب گیری بر نماز نیز منطبق می‌شود طبق تعریف مشهور «ما وجب لغيره» بعینه بر نماز هم صادق است زیرا «الصلوة وجبت لسببیته للمعراج، لتاثيره فی عدم وقوعه فی الفحشاء» پس همه واجبات نفسی به غیر از معرفت الله (چون اثری از آن مقصود نیست) داخل در واجب گیری می‌شوند. لذا اگر

گفتیم واجب نفسی عبارت است از «ما وجب لنفسه» و واجب غیری عبارت است از «ما وجب لغيره»، تمامی واجبات نفسی به غیر از معرفت الله از دایره واجب نفسی و خارج می شوند و در واجب غیری داخل می شوند.

ان قلت: ممکن است کسی بگوید اساسا بین نماز و امثال آن که واجب نفسی هستند و وضو و امثال آن که واجب غیری هستند فرق است. یعنی کسی در دفاع از مشهور در مقابل محقق خراسانی بگوید: نماز واجب غیری نیست زیرا منظور از واجب غیری یعنی واجبی که وجوبش به خاطر غیر است و آن غیر نیز تحت اختیار و قدرت و مقدور او است. مثلا اگر وضو واجب شده است به خاطر نماز است. یعنی «وجب لغيره» اما منظور از این غیر یعنی چیزی که مقدور انسان و در اختیار انسان باشد که انسان بتواند آن را انجام بدهد و بتواند ترک کند. پس معلوم است که تعریف مشهور شامل مثل نماز نمی شود، زیرا «ما وجب لغيره» یعنی ما وجب لغيره که آن غیر این خصوصیت را دارد که به نحو مستقیم تحت اختیار مکلف است. لذا این تعریف بر وضو صدق می کند اما بر نماز صدق نمی کند. چون درست است که نماز واجب شده و غرض از آن ترتب آثاری مثل معراجیت و عدم وقوع در فحشاء است ولی این آثار تحت اختیار و قدرت و اراده شخص و مکلف نیست. انسان بعد از این که وضو گرفت و نماز خواند ممکن است آن آثار مترتب بشود یا نشود. آن آثار بر هر نمازی مترتب نمی شود، ممکن است یک نمازی سبب معراج یک نفر شود و یک نماز نه تنها باعث معراج نشود بلکه باعث سقوط او نیز بشود.

لذا مثل وضو را با نماز نباید قیاس کرد. زیرا اساسا مقصود از «ما وجب لغيره» یعنی «ما وجب لغيره الذی یکون تحت قدرته» غیری که تحت قدرت شخص است. «الذی یکون تحت اختیاره» که اگر خواست آن غیر را اتیان کند و اگر نخواست اتیان نکند و این بر مثل نماز و هر نوع واجب نفسی که شناخته می شوند منطبق نمی شود زیرا این جا آثار تحت اختیار نیست.

قلت: درست است که نمی شود وضو را با نماز مقایسه کرد از حیث این که وضو مقدمه نماز است در حالیکه نماز مقدور و تحت اختیار انسان است، اما نماز مقدمه برای معراج است که در اختیار نماز گزار نیست ولی مسئله این است که مقدور بودن و تحت اختیار بودن تارة بی واسطه است و اخری مع الواسطه. در مورد وضو کاملا صحیح است که اگر انسان وضو گرفت و در گام بعد نماز خواند این مقدور بی واسطه انسان است و انسان می تواند نماز بخواند و می تواند نماز نخواند. اما در مورد نماز آثاری که بر نماز مترتب می شود مقدور با واسطه انسان است. انسان می تواند نمازی بخواند که او را به معراج ببرد همچنان که می تواند یک نمازی بخواند که باعث سقوط او بشود.

پس آثار مترتب بر نماز اگر چه مقدور بی واسطه انسان نیستند اما قطعا جزء امور اختیاریه ای هستند که با واسطه قابل وصول هستند. لذا اصل اشکال به قوت خودش باقی است.

خلاصه اشکال: لازمه تعریف مشهور این است که همه واجبات به غیر از معرفت الله واجب غیری باشند. زیرا همه واجبات واجب نفسی اگر واجب شدند به خاطر وصول به یک آثار و خواصی است.

تعریف محقق خراسانی

ایشان می فرماید: در واجباتی مثل نماز، اساسا آثار و خواص مد نظر نیستند. یعنی نماز به خاطر معراجیت و جلوگیری از فحشاء و منکر واجب نشده، البته این ها هست ولی نماز به خاطر وصول به این ها واجب نشده و وجوبش به جهت تحقق این آثار و

خواص نیست. هر چند مقدمیت دارد و این را انکار نمی کنیم که نماز مانع فحشا و منکر است، انکار نمی کنیم که نماز باعث عروج و صعود انسان می شود ولی بحث این است که وجوب نماز به خاطر چیست؟

اگر نماز واجب شده به این خاطر است که خود نماز دارای یک عنوان حسن است. نماز یک حسنی دارد که به خاطر آن واجب شده است اگر هم از ما سوال کنند که آن عنوان حسن چیست، می گوییم نمی دانیم و نمی توانیم آن حسنی که در نماز هست را درک کنیم. اگر بگوییم «الصلوة وجبت للوصول الى المعراجیه» این مواجهه با آن مشکل است و تعریف مشهور از واجب غیر منطبق بر این نماز نیز می شود. یعنی نماز واجب شده للمعراجیه و نماز می شود یک واجب غیر در حالی که قطعاً نماز واجب غیر نیست. پس می گوییم «ماوجب لنفسه» نماز برای خودش واجب شده است و این آثار هم بر آن مترتب می شود ولی این بخاطر یک حسنی است که در خود نماز است هر چند مقدمه یک امر مطلوب هم باشد.

پس طبق این بیان واجب نفسی عبارت است از ما وجب به جهت عنوان حسنی که در خود این نماز است اما واجب غیر یعنی ما وجب به جهت توصل به واجب نفسی و دیگر قید لغیره هم نمی آوریم.

پس تفاوت تعریف محقق خراسانی با مشهور عبارت است از این که واجب نفسی عبارت است از واجبی که به خاطر معنوی بودن به عنوان حسن واجب شده است. اگر چیزی به خاطر حسنی که در آن وجود دارد واجب شود، می شود واجب نفسی. هر چند خودش مقدمه ترتب یکسری آثار هم باشد و واجب غیر یعنی واجبی که به خاطر مقدمیت و توصل به غیر به آن امر شده است هر چند فی نفسه معنوی به عنوان حسن هم باشد.

نهایتاً محقق خراسانی می فرماید: ممکن که مشهور می گویند: «الواجب النفسی ما امر به لنفسه والغیری ما امر به لاجل غیره» به همین معنا باشد.

پس ایشان معتقد است این تعریف از واجب نفسی و غیر عاری از اشکالی است که به مشهور شده است.^۱

بحث جلسه آینده

محقق نایینی و بعضی به محقق خراسانی اشکال کردند که در جلسه آینده مورد بررسی قرار می گیرد.

«الحمد لله رب العالمین»